



بانوان افتخار آفرین ایران زمین

طعم عشق به میهن - میترا دات دختر مهرداد پادشاه اشکانی

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی

انتشار: ۱۸ خرداد ۱۳۹۶ - ۳۰ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

میترا دات دختر مهرداد پادشاه اشکانی خواب دید ماری سیاه به شهر حمله نموده سربازان مار را به بند کشیدند و چون پدرش آن مار زشت را بدید دست او را گرفته و به مار پیشکش کرد مار بدورش پیچید و او را با خود از شهر ببرد میترا دات دختر مهرداد پادشاه اشکانی خواب دید ماری سیاه به شهر حمله نموده سربازان مار را به بند کشیدند و چون پدرش آن مار زشت را بدید دست او را گرفته و به مار پیشکش کرد مار بدورش پیچید و او را با خود از شهر ببرد چون از شهر دور شدند ماری دیگر بر سر راه آنها سبز شد و بدین طریق میترا دات از مهلکه



میترا دات دختر مهرداد پادشاه اشکانی خواب دید ماری سیاه به شهر حمله نموده سربازان مار را به بند کشیدند و چون پدرش آن مار زشت را بدید دست او را گرفته و به مار پیشکش کرد مار بدورش پیچید و او را با خود از شهر ببرد

میترا دات دختر مهرداد پادشاه اشکانی خواب دید ماری سیاه به شهر حمله نموده سربازان مار را به بند کشیدند و چون پدرش آن مار زشت را بدید دست او را گرفته و به مار پیشکش کرد مار بدورش پیچید و او را با خود از شهر ببرد چون از شهر دور شدند ماری دیگر بر سر راه آنها سبز شد و بدین طریق میترا دات از مهلکه گریخت به سوی شهر خویش باز گشت مردم شادی می کردند و نوازندگان می نواختند او هم شاد شد اما همه چیز برایش غریبه و نا آشنا بود چون بر لب جوی آبی نشست موهای خویش را خاکستری دید زنی کامل در آب دیده می شد از ترس از خواب پرید و ساعتها بر خود لرزید . میترا دات در آن هنگام تنها ۱۴ سال داشت . چند سال گذشت در پایان جنگ ایران سلوکیان (جانشینان اسکندر) فرمانروای آنها اسیر شده و به ایران آوردنش .

آن شب در زیر نور مهتاب مهرداد به دخترش میترا دات گفت ای عزیزتر از جان می خواهم همسر دمتریوس فرمانروای اسیر شده سلوکیان شوی . رایزانم می گویند اگر دمتریوس را عزیز داریم در آینده او دودمان سلوکیان را تضعیف خواهد کرد و در نهایت ما می توانیم برای همیشه آنها را نابود کنیم و تو می دانی آنها چقدر از ایرانیان را کشته اند آیا قبول می کنی همسر او شوی ؟ دختر به پدر نگاهی کرد و خوابش را بیاد آورد .

در دل گفت آه ای پدر ، آه ای پدر من این مار را قبلا در خواب دیده ام و می دانم کی باز خواهم گشت زمانی که دیگر نیمی از موهایم سفید شده اما بخاطر ایران و شادی مردمم خواهم رفت .

سرش را پایین انداخت و گفت پدر هر چه شما تصمیم بگیرید همان می کنم پادشاه ایران دخترش را در آغوش گرفته موی سر او را بوسید و گفت دخترم می دانی که چقدر دوستت دارم .

میترا دات در دل می دانست آغوش مار در انتظار اوست اما صدای شادی ایرانیان آرامش می کرد همچون آرامش آغوش پدر ، و آرام گریست .

اندیشمند میهن دوست کشورمان ارد بزرگ می گوید : گل های زیبایی که در سرزمین ایران می بینید بوی خوش فرزندان را می دهند که عاشقانه برای رهایی و سرفرازی نام ایران فدا شدند .

سالها گذشت میترا دات که به ایران باز گشت همه چیز همانگونه بود که در خواب دیده بود بر لب همان جوی آب نشست خود را در آن دید اشکهایش با آب جوی در هم آمیخت و طعم میهن پرستی را برای روح و جان ایرانیان به یادگار گذاشت.

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «طعم عشق به میهن - میترا دات دختر مهرداد پادشاه اشکانی»، پارسیان دژ، ۱۳۹۶.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وبسایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<https://www.parsiandej.ir/articles/1115/pdf/طعم-عشق-به-میهن.pdf>

آخرین ویرایش مقاله: ۱۲ مرداد ۱۴۰۵